



۲۰۲۱/۰۹/۰۹

دوکتور محمداکبر یوسفی

ورود و خروج نظامی امریکا از افغانستان!

« آنچه که هیچ قیمت ندارد، ارزش ندارد »
("البرت آینشتاین")

درین روزها بار دیگر، حلقات و محافل مختلف، از "شکست ایالات متحده" و گاهی هم از شکست تمام "غرب" در مقابله با "حرکت طالبان" حرف می زنند. چه در حرکت "طالبان" و چه در "گروهک های مخالف" سیاسی آنها، انواع مختلف بلند پروازیهها و تبلیغات دور از حقایق و نتیجه گیری های علمی نیز به گوش می رسد. اینکه "شکست" و یا "پیروزی" تعریف شده و یا نه شده باشد، تغییر بخصوص در وضعیت عینی و واقعی، رونما شده نمی تواند. قبل از اینکه بر بعضی از ادعاهای پوچ و نا درست، کارکنان دولتی "جمهوری اسلامی افغانستان" و "فعالین" نام نهاد "سیاسی" تنظیم ها و گروهک های "مسلح جهادی" دعوت شده در "کنفرانس بن" نیز نظر انداخته شود، که در طول زمان، حضور نظامیان "ایالات متحده و متحدان آنها"، در حاکمیت شامل و از سایه آنها،



منفعت برده اند، هم چنان باید یادتذکار یابد، که در حقیقت "شکست" و "پیروزی" قوای نظامی "ایالات متحده" و یا از هر کشور دیگر، می تواند قابل سنجش باشد، در صورتی که اهداف کامل و همه جانبه تعیین شده آن قدرت بزرگ و یا کشور دیگر که در این اقدام در نظر داشته است، معلوم باشد. هیچکسی نمی دانسته است، که با چنین یک اقدام، به چه

نتیجه دقیق خواهد رسید. در صورتی که قابل بررسی باشد، می تواند خود مسؤولان دولتی و رهبران سیاسی آنها، اگر لازم بدانند، برای خود، ارزیابی کنند. رهبران "واشنگتن" حین "ورود"، دلایل آنها را بیان داشته اند و حین خروج هم گفته اند، که آنها به اهداف خود رسیده اند. اینکه کسی "ناکام" و کسی "کامیاب" یاد می کند، قابل کنترل هم نیست و تا حدی شباهت با قضاوت های معروف "خوش بینی" و "بد بینی" که با اصطلاح "گیلاس نیمه خالی" و یا "گیلاس نیمه پر" شناخته می شود. خوشی و سرور در "ناکامی" دیگران را باید کنار بگذاریم و ببینیم که خود ما در چه حالت هستیم؟ وقتی به تاریخ ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۱م، "جورج دبلیو بوش"، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، قریب ۹ روز پس از حادثه ترور در بلند منزهای "نیویارک" و "پنتاگن" در نزدیک "واشنگتن"، "جنگ علیه ترور" و "برای آزادی دوامدار" را اعلان داشت و حمایت متحدان بین المللی آنها هم با خود داشت، در صف هواداران "غربی" آنها نیز تفاوت نظر و اختلاف در شیوه مبارزه علیه "تروریسم" وجود داشته است. رهبران ایالات متحده از دوام عملیات های آنکشور، در افغانستان، تا ده سال حدس می زده اند، در حالی که متحدان "انگلیسی" و "واشنگتن"، تداوم این جنگ را تا

پنجاه سال نیز محتمل می‌شمرده‌اند و در عین حال، ضمن آنکه "جنگ" آغاز شده آنان را محدود به خاک افغانستان هم نمی‌شمرده‌اند، معترف بوده‌اند که دوستان امریکائی آنها، متفاوت از آنها، تا حدی بی "طاقت" و "عجولانه" عمل می‌کرده‌اند. اما اینکه در همان لحظات، جهان را با مفهوم "جهان یک قطبی" تحت اداره قدرت ایالات متحده یاد می‌کرده‌اند، تا حدی برای همه مفهوم بوده است. حین آغاز "عملیات" هیچ کسی نمی‌توانست، دقیق پیشبینی کند که اوضاع چگونه انکشاف خواهد کرد. طوری که این نویسنده هم چنان گزارشات بروز "حرکت طالبان" را در نیمه دهه "نود قرن بیست" به یاد دارد، "سقوط" آنرا هم از جانب ایالات متحده و متحدان آن، یک عمل "ناگزیری" برای ایالات متحده می‌شناخته است، که بدون "سقوط طالبان"، "جنگ علیه ترور" در افغانستان را، که هدف "سرکوب القاعده" بوده است، ایالات متحده ممکن، در وضعیتی که "حکومت طالبان" در حمایت و حفاظت "تروریستان" قرار داشت، سرکوبی دشمن مورد نظر آنها را، مساعد نمی‌شناخته‌اند. گروهک های مخالف "حرکت طالبان"، به نام "اتحاد شمال" که در جنگ داخلی با آنها، مقابل بوده‌اند، ازین وضعیت بهره برده‌اند. از نظر دور نداریم که ماهیت و جایگاه هر یکی ازین گروهکها، فقط در صف مستخدمان در "جنگ های نیابتی" یاد شده می‌توانند و بس. وقتی به تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱م، عملیات "سینتکوم" آغاز می‌گردد، همه می‌دانند که انکشافات بعدی چه مسیری را پیموده است. برای ایالات متحده، تاریخ ۱۳ نومبر ۲۰۰۱م، که از «ورود» "جنگیهای شورای نظار" خبر می‌داد، عواقب آن قابل درک بوده است. بی ربط نبوده است که "جورج دبلیو بوش" دو روز قبل از ورود آنها، درست به تاریخ ۱۰ سپتمبر ۲۰۰۱م، هوشدار داده است، که در گزارش منتشر شده «سی ان ان» به تاریخ ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م، منتشر شده، چنین می‌خوانیم: «"نیویارک(سی ان ان)": رئیس جمهور بوش در روز شنبه گفته است: نمی‌خواسته است که قوت های اتحاد شمال، که علیه جنگیهای طالبان در افغانستان به پیشرفت هانی دست یافته‌اند، کابل، پایتخت افغانستان را تسخیر نمایند.» در همان گزارش تذکار یافته است که رئیس جمهور امریکا، در "نیویارک"، این اظهارات را هم چنان ضمن صحبت با "پرویز مشرف" یاد کرده است، که هر دو "رهبر" در جلسه عمومی سازمان ملل متحد، بیانیه ایراد نموده‌اند. از زبان "پرویز مشرف" حکایت شده است که گفته است: "به ریشکن ساختن تروریزم ضرورت است." "جورج دبلیو بوش" هم چنان، می‌گفته است، که "اتحاد شمال باید خارج از کابل بماند." "بوش" در مرکز سازمان ملل متحد نیز گفته است که: "هر ملت درین هدف سهمی دارد" و درین رابطه گفته است: "هر توافق بر سر قدرت، باید در بین اقوام مختلف در داخل افغانستان تقسیم شده باشد، علامت کلیدی در حال حاضر آن خواهد بود، که با شهر کابل چه رفتار صورت می‌گیرد." ممکن در آنوقت برخی‌ها در کرده باشند، زمانی که ایالات متحده، در صورت "سقوط حکومت طالبان"، از اتحاد "شمال" به عنوان "بدیل" استفاده کرده‌اند، چرا بعضی از صاحب نظران به آن نقش موافق نبوده‌اند. آن صاحب نظران حتماً می‌دانسته‌اند، که این گروهک ها در تحت نام "اقلیت" چه کارهایی را در پیش خواهند گرفت. از جمله، زمانی که خلاف خواست، ایالات متحده، "شورای نظار" و "جمعیت اسلامی" (تحت رهبری "برهان الدین") وارد کابل می‌شوند و با سرعت تأسیسات و ادارات دولتی را تسخیر، متعاقباً در تمام دوره بیست سال، در چند جهت عمده در سدد تسلط بر قلمرو و بخصوص، تصرف بر ملکیتهای شخصی و دولتی غیر منقول توسط حلقه معلوم الحال از یک محل، نیز بوده‌اند. دوره "تقسیمات محله" شیر پور" کابل که با نام "شیر چور" مسمی گردید با اشکال مختلف چور و چپاول و فساد اداری، در شرایط بعد از "سقوط طالبان"، با پرابلمای بی شمار دیگر نیز همراه بوده است که مسبب، ظلم و ستم بیحد بر بخشهای وسیع مردم بی دفاع

افغانستان، شناخته شده است. همان حلقه‌های تنظیمی و "جهادی" که حکومت را بعد از کنفرانس "بن" تشکیل داده اند، خود باعث تحریکات نفاق افکنانه نیز شده اند. در آن زمان، در کشورهای غربی، با انتخاب "اتحاد شمال" که حال وضعیت کنونی، همان تصویری را بدست، می دهد، مبین آنست که به احتمال قوی، صاحب نظران آنوقت، پیش بین بوده اند. زیرا بنا بر موقف و باورهای ایالات متحده، در قلمرو تحت "تسلط طالبان"، "عاملین و سازماندهندگان" وقایع خونین را علیه کشور و مردم آن، می دیده اند که از جانب "طالبان" برای آنها، "پناهگاه" فراهم ساخته شده بود. "طالبان"، که بر حسب عقاید دینی آنها، نحوه خاص "حکومت" می خواهند، از جانب ایالات متحده و دیگر کشورهای "غربی"، به عنوان "دشمن" آنها، در سطح "القاعده" ارزیابی نمی شده اند. اینکه آیا ایالات متحده، درین اقدام "بهبانه" تراشیده باشد، این نویسنده نمی خواهد در صف پیروان "تیئوری توطئه" ببینند. از جانب دیگر در شناخت از "حرکت طالبان" با تمام بغرنجیت ترکیب آنها، تا حدی ارزیابی های علمی داشته و معتقد است، که "امارت اسلامی" و "جمهوریت اسلامی" که در پرنسپ "عنصر" دینی را در نظام سیاسی شامل ساخته اند، تفاوت های کلی نداشته، اگر "امارت اسلامی" یک نوعی از "دیکتاتوری" تعریف شود، "جمهوری اسلامی" هم چنان "دیموکراسی" و یا حکومت "سیکولاریستی" نبوده است. درینجا به جوانان کشور و بخصوص کسانی که ممکن توجه لازم به ساختار جامعه "کثیرالایتی" افغانستان نداشته باشند، هوشدار داده می شود که تفکرات آنها را در مطابقت با شرایط عینی رشد، کلتور "دولتداری" و ارزشهای بین المللی، متمرکز سازند. در صورتی که مردم، درین کشور، تعریف مشخص دولت خود را افاده کرده باشند که تساوی حقوق و مکلفیت هر تبعه تضمین شده باشد، باید متوجه باشند که تساوی حقوق و هم چنان "شانس" مساوی به "منابع" مطرح است. تساوی حقوق به مفهوم تساوی افراد نیست. از جانب دیگر، وقتی در تابعیت یک فرد، در یک دولت، در نظر گرفته می شود، برای فرد، حقوق و مکلفیتهای مساوی که برای همه یکسان است، تعیین می گردد. به عبارت دیگر، حقوق، فردی داده می شود. تقسیم "حقوق" در یک چنین دولت که تعریف انفرادی تثبیت شده باشد، "گروپی" افاده شده نمی تواند. درینجا این نویسنده، به کمک "حقوقدانان" مسلکی نیازمند است. دوستانی که بطور مثال از اصطلاح "شهروندی" نام می برند، متوجه باشند که این اصطلاح از کدام لسان خارجی، ترجمه شده باشد و این کلمه چه مفهومی را در اجتماع افغانستان، می رساند. زمانی در یکی از مقالات، این نویسنده تأکید ورزیده است، که این اصطلاح را دانشمندان علوم اجتماعی که به احتمال قوی "ایرانی" بوده باشند، ممکن از اصطلاح آلمانی، "بیورگر" (Bürger) و از زبان انگلیسی "سیتیزن" (citizen) استخراج نموده باشند و به همین ترتیب ممکن از کلمات معادل دیگر، از زبانهای مختلف هم گرفته شده باشد. در زبانهای اروپائی، این کلمه در یک مرحله خاص تاریخی، به یک کتگوری اجتماعی منسوب بوده است، که در جوامع اروپائی به احتمال قوی از "یونان قدیم"، شاید اقتباس نموده باشند و به مفهوم تقسیم بندی اجتماعی به کار برده اند، منشاء آن با صراحت بیشتر، از اولین دولت "شهری" که منجمه در "آتن" آن زمان تأسیس یافته است، می تواند درک شود. آنچه به دوره های قبل و بعد از انقلاب فرانسه ارتباط می گیرد، اصطلاح "بیورگر" در زبان آلمانی، در دوران حاکمیت "اشرافیت" در اروپا، یک "گروپ مرفع" در ترکیب اجتماعی آن مرحله که صاحب امتیاز خاص بوده اند، تعریف داشته است که در "شهرها" در "قلعه های" مستریح زندگی داشته اند و طرز زندگی آنها را "بیورگرلیخ" نیز یاد می کرده اند. پس از انقلاب فرانسه که این کتگوریها در ساختار دولت "بورژوازی"، در ضدیت با "اشرافیت فیئودالی" وارد میدان شده اند، این دسته اجتماعی در تحت مفهوم "ناسیون" یا "نیشن" (Nation) جا داده شده است. جنگ اول و دوم جهانی، بار دیگر اصطلاح "ناسیون" و "ناسیونالیزم" را تا حدی "لکه دار" ساخت، که در حال حاضر، در سیستم دیموکراسی آنها، همه را با مفهوم تبعه دولت و "بیورگر" (ترجمه غیر دقیق، "شهروند" گرفته اند) یاد می کنند که بعضی

ها در افغانستان در سالهای اخیر "شهروند" یاد می کنند، که کلمه با مفهوم و مناسب حال ساختار اجتماعی جامعه ما، شناخته نمی شود. برای این جوامع حال آن، اصطلاحات قدیمی، مفهوم ندارد. قضاوت های مخالفین و افراد دیگر که ممکن به اصطلاح معمول "مسرت از رسیدن ضرر به دیگران" داشته باشند، با واقعیت های عینی ربطی داشته نمی تواند. "رهبران" و "سیاسیون" بعضی از کشورهای "غربی" که در بحران افغانستان، با درجات متفاوت دخیل بوده اند، هم چنان خود آنان را به نسبت پیشرفت سریع "طالبان" در اشغال محلات و ولسوالی ها توسط "جنگیهای طالب" و هم چنان، امتناع "اردوی نامنهاد ملی"، از جنگ با "جنگی های طالب"، که کشورهای آنها در تعلیم و آموزش سهیم بوده اند، غافلگیر "احساس کرده اند. به ظاهر امر، چنین انتباه هم حاصل شده می تواند که ممکن توقع آنها، از قدرت دولت دست نشانده آنها و بخصوص از ارزیابی های "رئیس جمهور دیموکرات ایالات متحده آمریکا"، زیاد بوده باشد. زیرا رئیس جمهور و مقامات دولتی ایالات متحده، مکرراً از "حمایت هوانی" آنکشور از "افراد مسلح" ضد رژیم تحت حمایت آنها، سخن می گفته اند، که در شرایط خروج قوای آن از داخل خاک افغانستان، از خارج هم به حمایت نظامی و مالی ادامه خواهد داد. رئیس جمهور امریکا در بیانات قبلی خود مطمئن بوده است که "اردوی" مستخدم و پرورده دست آنها، که به حدود بیش از "سیصد هزار" نفر یاد می نموده اند، "قادر" است، تا در برابر "جنگیهای طالب" از "رژیم" موجود تحت حمایت ایالات متحده و "ناتو"، که به نام "جمهوری"، در همان بیست سال قبل، تهداب آن گذاشته شده است، دفاع خواهند کرد. حال فقط درین نقطه توجه افکار عامه را جلب می کنند که "چرا" اردوی ملی کشور نه جنگیده است؟ نقطه دوم برای فریب اذهان عامه اینست که، "دست نشانده" آنها، ناگهان در شرایط و احوالی "فرار" کرده است، که هنوز تاریخ نهائی "خروج" قوای آنها، در پیش بوده است. چرا "داکتر نجیب الله" که هم چنان منسوب به قوم "احمدزی" بوده است، فرار نتوانست و "داکتر محمد اشرف غنی احمدزی"، توانست فرار کند؟ مستخدمین "ایالات متحده و متحدان آنها، در طی مدت بیست سال اخیر همیشه از "دست آوردهای" آنها، نام می برده اند. تا آخر، دقیق معلوم نشد که این "دست آوردهای" آنها چه بوده است؟ اما حال "فغانیهای" وابستگان آنها از هر کنج و کنار شنیده می شود که این نزدیک به سه تریلیون "به هدر" رفته است. این هم می تواند بدین معنی پذیرفته شود که پس "دست آورد نبوده است." تعداد چند صد، خانم "جوان" که اگر بدون "چادری" به کار خارج از خانه اشتغال داشته بوده باشند، یا کشور را ترک کرده اند و یا دوباره خانه نشین شده اند. عاقلان می دانند که "پول" بدست آمده، یک مرتبه مصرف شده می تواند. چه کسی این امکان را خواهد داشت، تا در مورد همه رازهای احتمالی نهفته در پس پرده قدرت بزرگ، واقف باشد، که برای چه منظور، به آن اقدامات دست برده اند. بیلانس مصارفات را هم ممکن خود آنها، در دست داشته باشند. بسیاری از ناظران سیاسی و بخصوص، وابستگان مستخدمان "جنگ نیابتی"، یا دقیقاً درک نمی کنند و یا نمی خواهند که اعتراف کنند، که "جنگیهای" جنگ "نیابتی" و رهبران نامنهاد آنان، مثنی سیاسی - نظامی را تعیین نمی کنند. البته خوانندگان محترم هم این انتظار را نداشته باشند، که خود، راز های مخفی خود آنان را افشاء کنند. راه لاف و گزاف برای آنها باز است. قبل از همه متذکر می شویم، که اگر تسخیر "سریع" ولایات کشور، و بالاخره پایتخت کابل را، واقعاً پیروزی "حرکت طالبان" قبول کنیم، پس اقلأ باید بپرسیم که این چه حالت است، که "پیروز" برای حل مشکلات خود در مسیر اداره کشور و زنده ماندن مردم آن، محتاج کمک از جانب "مغلوب" و شکست "خورده" است؟ اینکه تا چه حد، این اظهارات، با حقیقت برداشت خود آنان مطابقت داشته باشد، نمی توان چیزی گفت. جالب است که سخنگوی طالبان مدعی می شود، که حکومت "طالبان" حق دارد که از جانب "

جهان برسمیت" شناخته شود. عجیب است، تا حال در مناسبات بین المللی، دیده نشده است، که یک حکومت بدون مثنی سیاسی با اعتبار، "برسمیت" شناخته شده باشد. درینجا، اظهار "سیسرو"، سیاستمدار، فیلسوف "روم" را، که اضافه از دوهزار سال قبل از میلاد زندگی کرده، گفته است که: "جهان" یک "دارالمجانین است". آنچه روشن است، "حقیقت یک است" و "دروغ هزار". هیچ کسی نمی تواند، مانع آن گردد، که بطور نمونه مانند "مولوی عبدالحنان حقانی" این و یا آن احساس خرسندی از "پیروزی" "امارت" خود را، نداشته باشد. "محکمہ پیروزمندان" فیصله های بخصوص خود را می داشته باشد. آنچه در پس پرده صورت گرفته باشد، این نویسنده، ذهن خودش را، با آن نمی خواهد مصروف سازد. حدسیات هم چنان، انسان را به بیراهه می تواند، بکشاند. چاره چیست؟! این حالت نا توانی و



عدم دسترسی به معلومات احتمالی "پس پرده" که قدرت های بزرگ و کارمندان دولتی آنها، در عمل پیاده می کنند، دوری از حقایق را می تواند تفهیم کند. در انکشافات اخیر همه می دانند، که برخی از هواداران و پیروان "بنیادگرایان"، حتی این وضعیت را که بعضاً تنها به "گروه های" نام نهاد "حرکت طالبان" منسوب می دانند و بشمول ورود آنان به پایتخت کابل، با تسلط بر محلات و ولایات، که نوعی از تسخیر تمام کشور را نمایش می دهند، به عنوان "پیروزی" برای آنها، مهر می زنند، ممکن غافل از آن باشند که پس "توازن قوای بین المللی" و موجودیت "قدرت های" بزرگ، که پس از جنگ دوم جهانی، ماهیت تمام "جنگ های سابق" را به قول "هنا آرنه" تغییر داده است، چه نقش داشته می تواند؟ اصلاً پیروزی و شکست قدرتهای بزرگ، در جنگهای فعلی، مانند سابق افاده شده نمی تواند. همه "جنگ های" بعد از جنگ دوم جهانی، "جنگهای نیابتی" شناخته شده است. مبلغین "طالبان" و افراتیون "بنیادگرای اسلامی"، حتی از آن به مفهوم "پیروزی اسلام" بر "کفر" یاد می کنند. به به نتایج تحقیقات

در ساحات علوم طبیعی را با معتقدات دینی یکی می دانند. طرز زندگی قرون اوسطی، برای آنها هدف اساسی شناخته شده است. در یکی از برنامه های تلویزون "طلوع" درین مورد که بطور مختصر، در مورد "ورود" و "خروج" بیان شده است، "سه شخصی"، هم درین برنامه، برای ابراز نظر دعوت شده اند، طوری که "دو صحبت کننده" در "ستودیوی تلویزون" حاضر و یک اشتراک کننده، که نام او هم "حبیب الله جانبدار" یاد شده است، از "لندن" وصل کرده اند. جریان صحبتهای آنها را خوانندگان محترم اگر علاقمند باشند، خود گوش دهند و خود در باره اظهارات آنها، قضاوت کنند:

<https://www.youtube.com/watch?v=۳rs۱LfyCi۴I>

جالب است، که پیشبرنده برنامه، نخست با "مولوی عبدالحنان حقانی" آغاز نموده است که خودش را منسوب به "امارت اسلامی" یاد شده، از "امارت کهنه"، نیز یاد می کند و می گوید که در آن مرحله اول کار کرده است. اینکه پیروزی تا چه اندازه، با چنین اعتقادات و باورهای آنان که، مبین دقیق حقایق باشد، مطابقت داشته باشد، ارزیابی نشده است. این نویسنده، نمی تواند، نه ثبوت برای تأیید آن ارائه نماید و نه هم به این همه برداشتهای ذهنی، قضاوتها و "پیشداوریهای" آنها، کدام ارزش قایل شود. هدف نویسنده در رد و یا تأیید ادعاهای متضاد، جوانب درگیر نیست، بلکه

با حفظ "نیوترالیتی" در تحلیل علمی، اذعان می دارد، که هر ادعا، نیازمند مدارک ثبوت می باشد، تا برای دیگران هم قابل قبول باشد. در دنیای که ما بسر می بریم، از زمانه های خیلی قدیم، با حقایق تلخ آشنا هستیم. در رابطه با اعمال انسانها این حقیقت برملا شده است، که این انسان است، که دروغ گفته می تواند و این انسان است، که مخترع و طراح موضوعات مختلف شناخته شده است، که چه تحقیق علمی و چه طرح نقشه های جنایت آمیز و اعمال جرمی بوده باشد. نویسنده علاقمند نیست که به رد و یا تأیید اظهارات این اشتراک کنندگان (در تصویر: از بالا تا پائین: ژورنالیست "طلوع"، "مولوی عبدالحنان حقانی"، "سید باقر محسنی" و "حبیب الله جانبدار")، بپردازد. اما معتقد است طوری که دانشمندان معتقد اند که همه "آیدیالوژیها" و تصورات سیاسی نسبت به آینده، جز وعده های میان خالی، چیز دیگری نیست. بناءً هرکس باید مواظب وعده های خود باشد، و خود قضاوت کند، که تا چه حد به نتایج ملموس دست یافته است. هدف این مطلب هم چنان، آغاز کدام تحقیقات علمی که بتواند، به حیث یک سند علمی تأریخی بماند، نیست. اما طبیعی است، که حوادث تأریخی باید با دقت لازم و دقیق تعقیب شود. با وجود همه موضوعات منازعه، باید درین لحظه اقلأ این "ارزیابی" را که در مطبوعات بین المللی، نشر شده است، از نظر دور نداریم: « افغانستان حاضراً قبل از کسب قدرت توسط طالبان، به پیمانۀ وسیع به کمک بشری از خارج وابسته بوده است. حدود ۴۰ فیصد تولید ناخالص کشور، از خارج تمویل می شده است... از جمله ۳۸ میلیون باشندۀ افغانستان، بر طبق اظهارات سازمان ملل متحد، ۱۸ میلیون انسان، بطور حاد با خطر یک فاجعه انسانی، و تحت تهدید جدی مرگ روبرو می باشد. "، نزدیک به نیمی از اطفال تحت سن پنج سالگی، در دوازده ماه آینده شدیداً در وضعیت تحت تغذی قرار خواهند داشت.» یک "دیکتاتوری دینی" با عاملین نهایت افراطی بی سرحد و تا حدی هم نا شناخته شده، جامعه را تهدید می کند. این همه، حاصل بحرانات ناشی از سیاست "بنیادگرایان (اسلامی)" است که قریب سه دهه قبل بر اوضاع کشور مسلط ساخته شده اند. "شب های تار" و "تیغ های تیز دراز" انسانهای این وطن را تهدید می کند.

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمداکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید